



ظفر برون نرود ار شمار لشکر تو

بدان صفت که شش از شصت و پنج از پنجاه

حسود جاه ترا با کمال پستی طبع

فکنده است به چاه عمیق بخت سیاه

که آفتاب اگر بگذرد به تحت الارض

نمایدش به نظر همچنان که آب از چاه

ز بس که خاک نشینان آستان ترا

بلند ساخته ایزد اساس مسند و گاه

بزیر طارم عالی اساس چرخ برین

۱۰ گهی که راست نشینند و کج نهند کلاه

روزی از اوقات خاقان وافر احتشام اعنی شاهنشاه زمان با آن جناب سخنی

می گفت و او از گرانی گوش بدان واقع نشد. بعد از آنکه پرتو شعورش بدان تافت

در بدیهه فرمود، شعر:

از گرانی صدف نشد گوشم

۱۵ قول شه را که بود در زمین

جای آن بود کز گرانی گوش

پای تا سر فرو روم بزمین \*

و مولانا فخرالدین احمد در مبادی ایام جوانی و عنفوان ایام زندگانی

به تحصیل فضایل و کمالات مشغولی می نمود تا آنکه پادشاه بی انباز مفاتیح سلطنت

۲۰ ایران را به قبضه اقتدار خسرو کامکار، بیت:

شایسته افسر کیانی زبنده تخت خسروانی

اعنی خاقان گردون احتشام گیتی ستانی شاه عباس ماضی داد و آن حضرت

پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده پرتو عاطفت و عدالت بر تنظیم امور جمهور

نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترده آن جناب به امداد بخت خداداد به پایه سریر خلافت مصیر شتافت ، مثنوی :

خسرو کامران عدل طراز شاه عالی مکان بنده نواز

التفات و عنایت بی نهایت دربار او فرموده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که آن جناب در دارالشجاعة بافق و دارالعبادة یزد موازی سیصد نفر از مبارزان جلالت آثار و دلاوران رستم اقتدار در سلک ملازمان سر کار خاصه شریفه انتظام دهد که در معارك درمو کب فلك فرسای نقد جان نثار خدام عالی مقام پادشاه کشورستان نمایند [ ۲۱۹ الف ] و از آن باك ندارند . آن سر خیل افاضل حسب فرمان شاهنشاه عادل به بلاد مذکوره شتافت و موازی سیصد نفر از تفنگچیان قدر انداز و قلعه گشایان شجاعت شعار که هر یک در صحرای هیجا به نوک سنان ثعبان مانند کوه الوند را از پیش برداشتندی و در معرکه نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در زمین دل مخالفان کاشتندی و به گلوله تفنگ آتش فعل تزلزل درار کان قلعه اولاد مرزبان انداختندی فراهم آورد و آن جوانان ، نظم :

همه با دل شاد و با ساز جنگ

همه گیتی افروز با نام و ننگ

به اتفاق آن جناب به پایه سریر خلافت مصیر پادشاه هفت کشور شتافتند و مشمول عواطف بی دریغ گشتند و خسرو جهان پناه قامت قابلیت مین باشی اخلاص پناه را به تشریفات فاخره بیاراست و ولایت بافق و سریزد و فهرج یزد و بعضی از محال حومه کرمان و مفازه<sup>۱</sup> و جندق و نوقات و غیر ذلك را به تیول و ضبط او مقرر فرمود و به جهت اولاد امجاد آن جناب سیورغالات تعیین نمود ، مومی الیه در حکومت آن ولایت استقلال یافت [ ۲۱۹ ب ] ولوای اقتدار افراخته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال رعایا و متوطنان آنجا تافت و بی شایبه تکلف و غایله تصلف آن حضرت شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و اهتمام می افراشت . از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان گذرانیدی و از بام

تا شام در اوقات نوافل و قرائت قرآن بسر بردی . در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان عباد و زهاد بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین به جای آوردی ، بیت :

به روزش همه معدلت کار بود .

- ۵ شب از بهر طاعات بیدار بود  
ز شمشیر خونریز او روز جنگ  
همه روی صحرا شدی لاله رنگ

- و چون آن افتخار اهل اقتدار به جمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال و به حسب استقلال و اجلال استظهار تمام پیدا کرد ناگاه پیک اجل در رسیده مرضی مهلك بر ذات شریفش طاری گردید [ ۲۲۰ الف ] و مدبتر طبیعت دست از تدبیر ۱۰ امور شهرستان بدن کوتاه کرده از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود ، مصراع :
- آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود .

#### رباعی

- ای دل چو فنای عالم از حکم قضاست  
هر روز مصیبتی به تقدیر خداست ۱۵  
خوش آنکه صحیفه حیات خود را  
پیوسته به خاتم عبادت آراست  
و از آن عالیشان پنج خلف نیک اختر به یاد گار ماند ، بدین ترتیب : میرزا هدایت  
بیک و ملا محمد مظفر المشتهر به میرزا خان و میرزا عنایت بیک و میرزا شمس الدین  
ابراهیم و میرزا سلطان مسعود . و از آن جمله میرزا عنایت بیک و میرزا سلطان مسعود ۲۰  
به رتبه جلیل المرتبه مین باشیگری سرافراز گردیدند و احوال خیر مآل هر یک  
در محل خود رقمزده کلك بیان خواهد گشت ، انشاء الله تعالی و حده العزیز .  
و سایر فرزندان و برادران ، و اقوام آن عالی مکان در غایت اعزاز و احترام  
و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار الشجاعه بافق روزگار

گذرانیدند و می گذرانند و طوایف انام [ ۲۲۰ ب ] از خواص و عوام آن دیار به وجود  
 فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و هستند .  
 و آن حضرت در داری وفا و سرای بی بقا عمارات رفیع ارتفاع و باغات دلگشا  
 احداث نموده، و از آن جمله در « محله مال امیر » خارج دارالعباده یزد منزلی در نهایت  
 ۵ تکلف و صفا ساخته و در آنجا سکنی داشتند . و بعد از آن که افتخارا کابرو اهالی  
 رایت عزیمت به دیار بقا برافراخت منصب عالی مین باشیگری حسب الحکم قضا جریان  
 خاقان والاشان گیتی ستان شاه عباس ماضی به اقبال پناه جلالت دستگاه جلالا محمد  
 برادرزاده آن حضرت مفوض گردید . فروغ این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان  
 آگاه می تابد که نضارت روضه دولت و اقبال از سر چشمه شمشیر آبدار است و  
 ۱۰ اضاعت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار روشنی دیده امید در غبار  
 معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید  
 طلبد ، شعر :

هر کس که کشید از میان تیغ جهاد

پیوسته قدم به وادی غزو نهاد

گردد به ریاض ملک دایم دلشاد

۱۵

[ ۲۲۱ الف ] در سایه شمشیر بود باغ مراد

مصدق این سیاق صورت حال خجسته مال رفعت و اقبال پناه جلالا محمد  
 است که از مبادی ایام جوانی تا نهایت اوقات اقبال و کامرانی همواره در رکاب  
 فلك فرسای فرمانفرمای ربع مسکون اعنی خاقان ولایت پناه گیتی ستان خلدالله  
 ۲۰ ملکه و سلطانه مانند ظفر و نصرت ملازم آستان اقبال آشیان بود ، و در اکثر معارك  
 نقد جان در کف گرفته به سبب قوت دولت پادشاهی و به امداد شجاعت موروثی بر  
 عسا کر روم و گرجی غالب می آمد . در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلالت  
 و میدان داری روح رستم را خجل ساختی ، و در میدان محاربت و تیغ گذاری از  
 صعوبت بستیز و خونریز بنیاد شجعان اسفندیار توان را بر انداختی ، و از سهم گرز گران-

- سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی، و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغزودی. شمشیر آبدارش در دریای هیجاهمه جاومه وقت بگردن خصمی رسید، و شعله سنان خونریزش در صحرای و غامد ام خرمین حیات اعدا [را] محترق می گردانید. لاجرم دست عنایت ایزدی ابواب مواد [۲۲۱ب] بر روی او گشود و از رشحات سحاب مرحمتی شاهنشاهی گل دولتش در مملکت تمنی<sup>۱</sup> شکفته گردید.
- ۵ و منصب جلیل القدر عظیم الشان مین باشیگری و حکومت بافق و بهاباد و توابع و لواحق و نوقات و حومه کرمان مع مفازه<sup>۲</sup> و جندق و سرزرد و فهرج در قبضه اقتدارش قرار گرفته پایه قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت. در زمان کاهرانی و استقلال و ایام دولت و اجلال همواره به ایثار درم و دینار خاطر بیگانه و خویش و ضمائر غنی و درویش را خرم و مسرور می گردانید و پیوسته بساط عیش
- ۱۰ و نشاط مبسوط داشته به تجرّع شراب ارغوانی و استماع الحان صبوح را به عیوق و عیوق را به صبوح می رسانید تا در سنه<sup>۳</sup> و اربعین و الف که سلطان مراد فرمانفرمای ولایت روم به اراده تسخیر و فتح دارالسلام بغداد با لشکری که اندیشه حساب و تعداد ایشان در ضمیر وهم و قیاس نگنجد روی توجه به عراق عرب نهاد حسب اشاره شاهنشاه ملایک سپاه مظهر الطاف ربانی و در فیوضات جاودانی آفتاب جهانتاب افق.
- ۱۵ معدلت و انصاف شعله جهانسوز نهال جور و اعتساف ملاذ سلاطین بلند اقتدار سلطان شاه صفی بهادر خان آن جناب به اتفاق بعضی از امرای عالیشان [۲۲۲ الف] به جهت محافظت شهر و قلعه بدان ملک شتافت و محافظت طرفی از حصار و نگاهداشت بعضی از بروج در عهده اهتمام آن جناب مقرر گردید.
- ۲۰ چنانچه در جلد دوم این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده سلطان مراد بعد از جنگ و جدال شهر و قلعه را بهید تصرف و قبضه اقتدار در آورده در آن حین یکی از بروج که فی الجمله از آسیب توپ و تفنگ محفوظ مانده بود آن حضرت با جمعی از بهادران شجاعت آثار و جوانان رستم اقتدار که عدد ایشان به دو بیست
- می رسید، شعر:

همه با دل شاد و با ساز جنگ

همه گیتی افروز با نام و ننگ

قطب وار پای وقار در مرکز قراز چون اساس دولت خاقان سکندر اقتدار استوار  
گردانید و سبک دست به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته ،  
شعر :

خدنکش الف از خم نون و دال

روان کرد بر سینه بد سگال

جوانان بافق که به بهادری و حصار داری مشهور و در واقع ایشان طایفه‌ای اند  
در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری و پهلوانی بسی شبه و مثال  
به موافقت او چون ستاره در خیل ماه [۲۲۲ ب] از چرخ کمان شهاب پیکان آتش-  
فشان و گلوله تفنگ آتش خوی به جان رومیان روان گردانیدند. چون خبر جرأت  
آن فوج نصرت شعار و قتل عسا کر روم نکبت دثار به سلطان مراد رسید به خیال  
آنکه دفع ایشان به اسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار ایشان چندان حسابی  
بر نداشت و متعاقب هم عسا کر خود را به پای برج می فرستاد و بهادران ایران به زخم  
تیر و گلوله دمار از نهاد آن قوم بر می آوردند، تا مدت چهار روز هر روز از وقتی  
که جمشید شرقی انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از قلعه حصار فیروزه کار سپهر بر  
می افراخت تا اوانی که رایت عزیمت به جانب نهانخانه مغرب انعطاف می فرمود  
لشکر ادبار شعار روم به پای برج شتافته در تسخیر آن می کوشیدند و چون دست  
قدرت و کمند همتشان به کنگره آن نمی رسید ناچار خاک بی ناموسی بر مفارق  
خویش ریخته باز می گردیدند. آخر الامر سلطان روم خود به پای برج آمده امان-  
نامه مانند اساس دولت خویش ناستوار و رسولی به نزد دلیران فرستاده به هر حيله  
که دانست و توانست آن جماعت را به زیر آورد. جلالا محمد ا مکمل و مسلح داخل  
بارگاه [۲۲۳ الف] فرمان فرمای روم شد. در اثنای مکالمه و گفتگو شعله غضب  
در کانون دل سلطان مراد مشتعل شد و دود سبکباری روی به روزنه دماغش نهاد و

عقل از تیرگی دخان خبث باطن که چون ابر ظلمت سبب تاریکی دیده او گشته بود به قتل دلیران فرمان داد و اسباب حشمت و تجمل مین باشی مذکور را که زیاده از چند و چون بود در حیطة ضبط [و] تصرف در آورده او را به موکلان هوشیار سپرده به جانب دیار روم برد و بعد از آن از آن جناب خبری به ایران نرسید و حقیقت این مضمون به وضوح انجامید، شعر:

جهان را هر گلی بر نوک خاریست

خزانی در پی هر نو بهاریست

وصال غنچه بی خار جفا نیست

چراغ لاله بی باد فنا نیست

۱۰ جهان گر گنج دارد مار با اوست

و گر خرما نماید خار با اوست

و چون خامه مشکین عمامه بر سیل اجمال شمه‌ای از حال آن جناب جلالت۔

آثار را در سلك تحریر کشید اکنون عندلیب بنان را در گلزار باغات آن حضرت به ترنم در آورده بر صفحه بیان می نگارد که آن جناب در اوان اقتدار

۱۵ بل زمان اختیار در قصبه بافق [۲۲۳ ب] به احداث باغی فردوس نما امر فرمود

و آن باغی است در غایت نیکویی و نهایت زیبایی، مشهور به «باغ عمارت». عماراتش از قصر و ایوان همه منقش و بساتینش سبزی با طراوت و دلکش، و در میان باغ قصری ساخته شده که ایوان او در رفعت با کیوان دعوت همسری می کند و شرفاتش

از روی اوج سر بر ماه و مهر می افزارد، شعر:

۲۰ تبارك الله از این قصر آسمان مقدار

که روید از سر بامش فلک به دیده غبار

فراز شرفه او ماه قبه سیمین

درون غرفه او مهر شمس زر کار



گفتار در بیان وصول کوکب طالع مطلع الانوار جاه و جلال  
میرزا عنایت بیک به درجه شرف و اقبال و ذکر شمه‌ای از صادرات  
افعال آن قدوة ارباب استقلال

خامه گوهر فشان بر صفحات بیان بدینگونه رقم می زند که آن حضرت  
به صفت عدالت و شجاعت اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت  
ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا می گماشت و در ایام دولت و حکومت  
سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام [را] که در قصبه بافق و بهاباد ساکن بودند  
از مؤونات و تکالیف دیوانی معاف [۲۲۴ الف] و مرفوع القلم ساخت و به همین منوال  
به حال ضعفا و بیچارگان پرداخته و وظیفه و مدد معاش به جهت هر یک مقرر داشت  
و هم در عنفوان اوان جوانی به تهور و دلاوری معروف گشته در میدان شجاعت گوی  
مسابقت از مبارزان رستم آیین در ربود ، بیت :

به دور شاه عباس جوان بخت

که زبید آسمانش پایه تخت

کوکب اقبالش در نفاذ امر و علو شأن و مزید اقتدار و کمال اختیار روی  
به اوج شرف و رفعت نهاده به منصب یوزباشیگری سرافرازی یافت و کمر خدمت بر  
میان جان بسته همواره در موکب فلك احتشام پادشاه می بود تا آنگاه که به اراده  
پادشاه ملك بخش خاقان سکندر شوکت دارا کیاست فریدون شان سلطان سلاطین  
جهان سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادر خان قدم بر سریر پادشاهی ایران نهاده  
و به سر پنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون به قبضه درایت آن  
حضرت داده ماهچه رایت ظفر آیینش از مشرق عظمت طلوع کرد . حکام زمان  
و سلاطین نافذ فرمان سر بر خط فرمانش نهاده روی به آستان ملایک آشیان  
گذاشتند ، مثنوی :

به گردش ز گردان هر کشوری

به اندک زمان جمع شد لشکری

## بگسترده سر خیل کار آگهان

[۲۲۴ب] بساط بزرگی به رسم جهان

- طهماسب قلی خان حاکم دارالملک ایروان خاک بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش پاشیده روی از آستان ملایک آشیان گردانید و قلعه ایروان و سایر محال قلمرو چخورسعد را به تصرف قیصر داده روی به خدمت سلطان روم نهاد. و چون این خبر به مسامع جاه و جلال رسید رای مملکت آرای خاقان بلند مکان اقتضای آن فرمود که به جانب ایروان و دیار روم حرکت نماید و ولایت موروثی را به حیطة تصرف در آورده سلطان مراد والی ولایت روم را گوشمالی دهد که دیگر باره پای غرور از حد قدرت و مکنت خود فراتر نگذاشته بندگان عاصی این دودمان عالیشان را به خدمت خود راه ندهد، شعر:

۱۰

کان سیه دل که شد از جام هوی مست غرور

فتنه انگیز تر از غمزه خوبان گردد

- بنا برین سایه التفات بر ترتیب سپاه انداخته در اول بهار سنه ۱ و اربعین و الف که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود و سلطان گل به اصناف حشمت و تجمل روی به باغ و بستان آورده به زخم پیکان خار جنود ۱۵ شتوی را از فضای ۲ گلزار منهزم گردانید با سپاهی مانند [۲۲۵ الف] اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بی شمار همه چون کوه آهن پولادپوش و چون سیل تندرو با افغان و خروش رایت عزیمت به صوب چخورسعد بر افراخت و بعد از وصول بدان ارض و بام سراپرده حشمت و عظمت بر افراشته گشت. پاشایان و سنجق بیگیان روم که در قلعه ایروان بودند از وسوسه دیو غرور و پندار به حصانت حصار و تیغ بسیار ۲۰ مغرور گشته سر به ربه متابعیت و گردن به طوق بندگی و اطاعت در نیاورده دست به انداختن توپ و تفنگ گشادند. چون جرأت و سرکشی ارباب خلاف ظاهر گشت حسب فرمان قهرمان زمان عسا کر نصرت نشان دایره کردار قلعه و حصار را در میان

گرفته در تضییق محصوران کوشیدند و ازدو طرف نیران جنگ اشتعال یافته توپ و تفنگ صاعد و هابط گردید و چند روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان می شد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام می ساخت شمشیر کینه و جدال آخته ربابات جنگ و قتال افراخته بود ، بعد از انقضای يك ماه در هنگامی که جمشید منوچهر چهر به عزم تسخیر حصار زبرجد نگار سپهر لوای ضیا ۵ بر افراخت و شهر بند گردون به تیغ جهان ستان عالم اقطاع [ ۲۲۵ ب ] شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب پرداخت شعر :

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر

بپرداخت ز انجم حصار سپهر

۱۰ مصراع:

خدیو جهان بخش گیتی ستان

جبه توکل پوشید و برسمند دولت ابد پیوند به سعادت و اقبال سوار گشته غریو و خروش کور که و کوس در خم طاق آبنوس سپهر افتاد ، لشکر فیروزی اثر ، مصراع :

به فرمان سلطان صاحب قران

روی قهر به حصار و قلعه آورده از هر جانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلها و از تیغ آتش پیکار افراخته کمند همت بر تسخیر آن حصن حصین انداختند ، شعر :

ز هر سو چو تنگ اندر آمد سپاه

یکی ابر گفتمی بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر

جهان شد به کردار دریای قیر

و یکی از بروج قلعه که تسخیر آن در عهده شیربیشه مردی و نهنگ دریای پر دلی میرزا عنایت بیک و تفنگچیان تاین او بود و آن برجی بود به غایت محکم و استوار ، بلندی بارویش به مرتبه ای که چون پاسبانش به کنگره بر آمدی از آسیب

۲۰

۱۵

شیر فلک در خطر بودی و عمق خندقش به حیثیتی که اگر در تپش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین امان نیافتی، از پهنای خندقش [۲۲۶ الف] عقاب به یک پرواز نتوانستی گذشت، و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی برسد از شدت حرارت آفتاب نتوانستی نشست، نظم:

به غایتی ز بلندی که عقل نتوانست

کمند فکر فکندن به طرف بام حصار

آن شیر دل که در بحر کین نهنگی بود مردم خوار و در بیشه پیکار شیری بود پیل شکار پای مردی پیش گذاشت و دست شجاعت از آستین تأیید آسمانی بر آورده به یک ساعت قبل از غازیان شیر شکار خود را بر فراز چنان برجی رسانیده علم فتح را استوار ساخته در نظر ارباب شجاعت ظاهر نمود، فلک دوار از حرکت حیران و مریخ خنجر گذار از آن کار انگشت تعجب در دهان بماند، شعر:

گر آن جنگ رستم بدیدی به خواب

شدی از نهیبش دل و زهره آب

قورچیان عظام و سائر ملازمان آستان خلائق مکان چون چنان دیدند عرق

حمیتشان در حرکت آمده روی جلادت به فتح قلعه و حصار آوردند و از اطراف و جوانب هجوم نموده جنگ در انداختند. مثنوی:

به جنبش در آمد سپه فوج فوج

چو دریای جوشان به هنگام موج

دل و جان پر از کین قیصر همه

۲۰ به کف گرز و شمشیر و خنجر همه

[ ۲۲۶ ب ] لا جرم نسیم فیروزی از مهب دولت غرا وزیدن گرفت و والی

قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمد و آوازه این فتح نامدار که سرمایه فتوح سلاطین کامکار است به

اقطار امصار رسید، شعر:

جهان شد پر آوازه فتح شاه  
 ز هر جانبی تا بیک ساله راه  
 فزود اهل اسلام را خرمی  
 دل مشرک از خوف وحشت غمی  
 از آن اهل ایمان به امن اندرند

کزو کافران خون دل میخورند

بنا بر چنان دلیری که از آن جناب صادر گشت تحسین پادشاه حشمت آیین  
 بروجنات احوالش تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت و رفعت  
 ترقی زیادت می یافت تا در سنه ۱ اربعین و الف هجریه که کوکب بخت جلایا  
 محمدا به حدود وبال رسید آفتاب اقبال آن حضرت سمت ارتفاع گرفته به منصب  
 جلیل المرتبه مین باشیگری معزز و مفتخر گشت و چون [نهال] قامت قابلیتش بر  
 جویبار اقبال بالا کشید به فرمان خاقان جهان روی توجه به حکومتگاه خود نهاد و  
 در تشیید قواعد نصفه پرداخته درهای عدل و انصاف بر گشاد و به نفس نفیس سرانجام  
 کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت [۲۲۷ الف] و در تعمیر باغ  
 و بستان و ترفیه حال رعایا و بر ایساعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه  
 حسنات و انعام علما و اکرام فضلا کمال اهتمام فرمود . و هم در آن ایام در اصل  
 قصبه بافق مصلاهی در نهایت وسعت و تکلف بنا کرد و به اتمام رسانید و در کمال  
 اعتبار و اقتدار گاهی در رکاب فلک فرسای پادشاه سکندر آیین به خدمات لایقه  
 قیام نموده بعضی اوقات به امر حکومت در محال ترشیز و تون و طبس لوای ابهت  
 می افراخت و مابقی ایام اقبال در متنزهات فردوس نمای یزد و محال تیول خود  
 با اکابر و اهالی به عیش و عشرت و صحبت روزگار می گذرانید و چون رایت اعتبار و  
 اقتدار آن جناب در غایت ابهت و اقبال سر به فلک دوار کشید و در سنه اثنی و خمسین  
 و الف که فراشان قضا و قدر بساط جهانبانی و سریر سلطنت و فرمانروائی عرضه  
 ربع مسکون را جهت جلوس همایون نواب کامیاب سپهر رکاب کیوان بارگاه

ملایک سپاه باسط بساط امن و امان رافع لوای عدل و احسان سلطان سلطان نشان  
صاحب قران گیتی ستان ابوالمظفر ابوالمنصور سلطان شاه عباس ثانی بهادرخان  
خداالله ملکه و سلطانه زیب و زینت داده منشیان دیوان « والله یوتی ملکه من یشاء »  
منشور خلافت معموره جهان بنام نامی آن حضرت نوشتند سلاطین اطراف و گردن -  
کشان [۲۲۷ ب] آفاق و امرای نامدار و بهادران امصار غاشیه بندگی بر دوش و  
کمر فرمان برداری بر میان بستند ، نظم :

سراسر دلیران ایران زمین

کشیدند صف بر یسار و یمین

پی تهنیت یک بیک همگنان

۱۰ زبان بر گشادند زانو زنان

که شاهها به زیب و فرو تخت و تاج

بمان تا بماند ز آدم نتاج

ترا بندگانیم از جان و دل

ولی بندگانی ز خدمت خجل

۱۵ نه ما چاکرانیم و تو شهریار

که ما بندگان تو خداوندگار

و چون شاهنشاه ایران بر مسند خاقانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین

بگشاد و مجموع از کان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدام را

بهمواهب فراوان و عطایای بی کران بنواخت ، شعر :

۲۰ رعیت ز انصافش آباد شد

ز بخشش سپاهش همه شاد شد

و امرا و خوانین و سایر مقربان را به مناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر

و سرافراز گردانید و همگی همت خاطر قدسی مظاهر ملکوت ناظر بر آن گماشت

که دارالملک قندهار که بسبی از اسباب چنانچه در جلد دوم این مجلد بدستیاری

کلك وقایع نگار مرقوم قلم فیروزی رقم شده در تحت تصرف فرمانفرمای بلاد هند در آمده بود مجدداً در حیطة ضبط و تصرف [۲۲۸ الف] این دودمان خلافت - نشان قرار گیرد، و به این اراده همیون در زمستان سنه ثمان و خمسین و الف که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت آب رود منجمد شده مانند نقره خام می نمود و از بسیاری برف قلعه کوه و فضای صحرا و بساط هامون مسطح شده و با هم مساوی و از وفور طوفان باران کره خاک غدیری می نمود صاحب قران زمان از سریر خلافت مصیر برمر کب کوه شکوه قمر مسیر بر آمده عنان عزیمت بدان ولایت ارتفاع فرمود، شعر :

روان کرد لشکر به عزم جهاد

سمند ظفر زیر ران مراد

و چون رایت نصرت شعار محفوف به عنایت آفرید گار در ساحت قندهار رسیده سرا پرده ابهت و تمکین افراشته گشت و قبه بارگاه کیوان دستگاه از اوج افلاک و ذروه سماک در گذشت حاکم نافر جام و امرایی که در آن قلعه بودند چون از دانش مایه و از سعادت پیرایه نداشتند به اقدام اطاعت و فرمانبرداری پیش نیامده طریق طغیان و عصیان سپرده ابواب قلعه چون بخت خود بستند و پای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهاده دست جسارت از آستین بی باکی بر آوردند، لاجرم امر واجب الامتثال به فتح قلعه و استیصال آن زمره صادر گشت [۲۲۸ ب] و در اول بهار طراوت شعار تسع و خمسین و الف که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالی محل حمل نهضت نمود و بهار در تیز تاز صبا از هوا داری خسرو ربیع جهانگشا قلعه غنچه را بی آنکه سنان خار بخون لاله رنگین گردد به چستی و چالاکی بگشود، شعر :

صبا به قلعه گشائی غنچه بسته کمر

به فر دولت شاه ربیع عدل سیر

نکرد خار سنان را به خون لاله خضاب

حصار غنچه شده فتح با ذخیره زر

- عسا کر گردون مآثر روی جلادت و اقتدار به فتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب هجوم آورده چنان جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام به کوتوالی قلعه زبرجد فام حصار فلک موسومست واقعه‌ای بدان هولناکی یاد نداشت و چون نزدیک شد که قلعه را به غایبه و قهر بگشایند سیلاب رعب و بیم در خانه تمکن ساکنان بروج افتاد و والی قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمده به اقدام عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت و با اکابر و اهالی از حصار بیرون آمده روی بر آستان سلطنت آشیان که سجده گاه سرافرازان روی زمین و بوسه گاه سلاطین جمشید تمکین بود نهادند. [۲۲۹ الف] در آن یورش شیر بیشه هیجا میرزا عنایت بیک، شهر:

گروهی نه پر دل که یک پاره دل

نپوشیده آهن که آهن گسل

- شجاعتی نمود که داستان رستم و اسفندیار در نظرها خوار و بی اعتبار گشت.
- ۱۵ لاجرم حضرت خاقان صاحبقران صنوف مراحم و عواطف خسروانه دربارۀ اوارزانی داشته به خلاع فاخره و انعامات مفتخر و سرافراز فرمود و داروغگی و حکومت تون و طیس علاوه آن گردانید. و ایضاً چنانچه در همان کتاب افادت ایاب مرقوم است سپاه تیره رای هند که محاسب وهم به عقد انامل و قیاس تخمین و شمار آن نمیتوانست کرد به اراده تسخیر قندهار روی جلادت به آن مرز و بوم نهاده و از دستبرد سپاه اقبال پناه ایران شکسته راه فرار پیموده بودند در سنه ثلث وستین بعد ۲۰ الف باز به فرمان پادشاه هند یکی از شاهزادگان با لشکر فراوان متوجه قندهار گشت. چون پرتو این خبر بر ضمیر منیر خاقان سکندر تمکین رسید حسب اشاره همایون بعضی از امرا و شجعان روانه آن ملک گشتند و بعد از ورود به فرمان حاکم قلعه هر یک از بروج و محافظت دروازه بجمعی از دلیران و مبارزان رستم



تو امان مقرر شده نگاهبانی «دروازه ماشول» بعهده اتمام میرزا عنایت بیک و جوانان [۲۲۹ ب] تاین او قرار گرفت. به حسب اتفاق عساگرهند در برابر آن دروازه رحل اقامت گسترده کمر همت به فتح وجدال بستند. مین باشی اسفندیار شوکت دروازه مزبور را چون بخت خاقان دارا احتشام گشاده تخته پل بر روی خندق انداخته در شاه برج قرار گرفت. سران سپاه مخالف چون چنان مشاهده کردند آن را فوزی عظیم دانسته بهیات اجتماعی قدم جرأت پیش گذاشتند. بهادرانی که بر فراز برج و باره بودند دست به انداختن تیر و تفنگ گشاده بسیاری از آن قوم تیره رای را بر خاک مذلت<sup>۱</sup> انداختند، نظم:

کمان گشت دهقان صفت تخم کار

۱۰ ورا تخم پیکان و دل کشتزار

سپاه ناقص عقل هند چون حال بدان منوال دیدند خجلت زده و شرمسار خاک بی ناموسی بر فرق خویش پاشیده روی به بنگاه خود آوردند و تا مدت چهار ماه و ده روز حال بدین منوال جاری بود، عاقبت چون دانستند که دست قدرشان به خاکریز نمی رسد نا کام راه فرار پیمودند.

۱۵ بر مرآت ضمیر منیر ارباب جاه و جلال مستور نماناد که در آن اوقات که سپاه مخالف در برابر قلعه و حصار نشسته هر روزه به طرف «دروازه ماشول» که محل قرار مین باشی شجاعت قرین بود [رایت] جنگ و جدال افراخته می گشت<sup>۲</sup> [۲۳۰ الف] از بسیاری سعی و زرد و خورد<sup>۳</sup> مزاج آن عالی مقدار از نهج استقامت انحراف یافته به سرحد سقم و علت شتافت و اطبا هر چند سعی نمودند فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب<sup>۴</sup> نگشت، عاقبت مدبر طبیعت دست از تمشیت امور قلعه بدن کوتاه کرد، شعر:

اینست همیشه عادت چرخ کبود

چون بی غمیی دید زوال آرد زود

۱- اصل: مزلت ۲- ازینجا در صحافی دو ورق پس و پیشی روی داده است، اصلاح شد.

۳- اصل: خرد ۴- اصل: مرتب

از آن حضرت خلف ارجمند سعادت‌مندی که ماه برج جلال و آفتاب اوج مکرمت است موسوم به **میرزا فخرالدوله** به یادگار ماند. سیمای بزرگی از ناصیه خجسته اثرش ظاهر و امارات اقبال و جاه از حرکات و سکناش باهر، مصراع:

چو بدر درخشنده روشن لقا

خاقان صاحبقران سکندر مکان رعایت حقوق خدمات والد غفران پناه و اجداد عظامش نموده او را به منصب جلیل القدر یوزباشی گری سرافراز و بین الاقران ممتاز فرمود، و حال تحریر این صحیفه که سنه اربع و ثمانین و الف است آن فرازنده<sup>۱</sup> مسند جلال بر وساده ابهت و کامرانی متمکن و به امر مزبور قیام و اقدام دارد.

ذکر شمه‌ای از حشمت و کامرانی رفعت و اقبال پناه میرزا سلطان

مسعود و بیان مجملی از احوال آن عاقبت محمود

۱۰

باز بلبل طبع خرد سخن ساز این نغمه آغاز نهاد که در آن زمان که افتخار

[۲۳۰ ب] فضلالی روشن ضمیر و مرجع ارباب جاه و اهل شمشیر مولانا **فخرالدین احمد**

۵۲

والد آن حضرت به دیار عقبی شتافت بنا بر آنکه آن عاقبت محمود هنوز در صغر سن و در مبادی اوان صبی بود در قصبه بافق که مسکن و موطن آباء عظامش بود توقف نموده همت بر تحصیل گماشت. بعد از چندی به دلالت هادی توفیق به دارالعلم شیراز تشریف داده به تحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و همواره به مجلس اکابر علما تشریف برده نسبت به سایر صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد و به طاعات و عبادات اوقات شریف صرف می فرمود، نظم:

نشستی به اهل عبادت همه

۲۰

سر انجام کارش سعادت همه

فرو نامدش سر به چرخ کبود

همین سر به محرابش آمد فرود

در آن اثنا شمه‌ای از حسن کردار و عظمت و اقتدار آباء نامدار آن جناب بر

پیشگاه ضمیر انور خاقان فریدون حشمت دارا کیاست ، شعر :

فرازنده تاج کیخسروی

طرازنده تخت اسکندری

شعر

عظیم قدری که قدر او و حشمت او

اگر در افتد بر اوج نه سپهر ظلال

چنان ز قدرش قدر فلک بيفزاید

که گر چون شر کند آفتاب از اختر بال

دگر ز سطح فلک با کمال گرم روی

[۲۳۱ الف] دقیقه‌ای نکند طی بصد هزاران سال

السلطان بن السلطان بن السلطان سلطان شاه صفی موسوی الصفوی بهادر خان

روشن گشته فرمان واجب الامتثال عزورود و شرف صدور یافت که روی امید به

آستان سلطنت آشیان آورد . بنا بر فرمان پادشاه کامران آن حضرت روی ارادت

به پایه سریر خلافت مصیر آورده زبان به ثنا و ستایش بر گشاد که ، شعر :

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی

محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی

هم ملک تست ایمن از صدمه تزلزل

هم دور تست فارغ از وصمت تباهی

از رای تست عالی رایات کامکاری

در شان تست منزل آیات پادشاهی

التفات و عنایات بی نهایت خاقان وافر احتشام شامل حالش شده منظور نظر

مرحمت گشت و به خلاع فاخره و منصب یوزباشیگری جلو خاصه شریفه سر افتخار

به اوج اعتبار رسانید و پیوسته در رکاب ظفر انتساب و اسفار و معارك نقد جان

بر کف گرفته نثار اقدام شاهنشاه زمان کرده به خدمات لایقه قیام و اقدام داشت ،

تا در سنه اربع و ستین و الف که غفران پناه میرزا عنایت بیک چنانچه در صدر این

صحیفه مرقوم گشته در قندهار جان نازنین به جوار مغفرت [۳۱ ب] رب العالمین سپرده رخت به ریاض رضوان کشید، پرتو آفتاب عنایت خاقان کامران خلد. آشیان صاحبقران از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بروجنات احوال خیرمآل آن حضرت تافت و من حیث الاستقلال د. مسند مین باشیگری و حکومت دار الشجاعة بافق و بهاباد و نوقات و مفازه<sup>۱</sup> و جندق تکیه داده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت، و بی شایبه تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری حا کمی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری. نسبت به اهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال رعیت و زیردستان می گماشت، نظم:

۱۰ فرو مرد بدعت در ایام او  
نبودی بجز مکرمت کام او  
و هم در زمان استقلال در منزل «چاه قادر» که وسط راه یزد و بافق و چون تیه موسی از آب و آبادانی دور است سرایی در نهایت وسعت و تکلف ساخته گرد ستم از چهره مترددین بسترد، و در قصبه طیبه بافق حمامی در فروختگی و گرمی چون سینه عاشقان و در لطافت و پاکیزگی مانند خاطر ارباب عرفان بنا فرمود و از جامه خانه التفات لنگهای لطیف و کیسهای پاکیزه به جهت صادرین و واردین معین نمود و حجامان چرب دست جهت خدمت برپای داشته [۲۳۲ الف] خاطرها را از اجرت آزاد کرد، شعر:

۲۰ که گرما به در دهر دید این چنین؟  
که گلشن ازو گشته گلخن نشین  
جهانیست از جامش اختر شناس  
که هست این رصد بر ضمیرش قیاس  
به مهر آب و آتش در آغوش هم  
در آن خاک تن ایمن از باد غم

ز شامش فروزان صفای سحر  
 در آن فرش مرمر به جای صخر  
 برای جدارش ز کاشی تراش  
 دل کان فیروزه اندر خراش  
 در آن لالهرویان به بالای سرو

ز جامش نگه رشک بال تذرو

و چون رایت اعتبار و اختیارش در غایت ابهت و اقتدار سر به فلک دوار کشید  
 به تاریخ شهرور سنه احدی و سبعین بعد الف در دارالسلطنه اصفهان به عارضه صعب  
 مبتلی گشت، چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در ابراء آن مرض و  
 ازالة آن سعی نمودند جوهر ذات یسنیدیده صفات را صورت صحت دست نداد و صفت  
 ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض  
 قدس در پرواز آمد، شعر:

جانش مقیم روضه دورالسرو باد

خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

چون واقعه آن حضرت به عرض مقربان بارگاه جلالت خسرو کامران رسید  
 و از چهره حال و صفحه آمال جلالت و اقبال پناه محمد حسین بیک برادر زاده  
 [۲۳۲ ب] غفران پناه مزبور دلایل عزت و شواهد عظمت پیدا و در میدان جلالت  
 و سپاهیگری گوی مسابقت از یکه سواران معرکه دلیری می ربود و حسن خدمات  
 و جانسپاری آبای نامدارش منظور نظر خاقان سکندرشان بود لاجرم او را به عنایات  
 پادشاهانه و نوازشات خسروانه ممتاز و به منصب موروثی سرافراز گردانید، به جهت  
 محافظت دارالقرار قندهار روانه آن سرحد فرمود.

و آن عالی مقدار بعد از ورود بدان دیار علم شوکت افراخته به خدمات  
 سرکار خاصه شریفه قیام و اقدام می نمود و با وجود غلوی جوانی و استعداد عیش  
 و کامرانی حیا و تقوی بر او غالب و از مناهمی و ملامتی به غایت محترز و

مجتنب می بود . چون مدت چند سال در آن مملکت در غایت ابهت گذرانید در  
 سنه ثلث و سبعین و الف موافق توشقان نایل بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب-  
 التعظیم سر بر بستر ناتوانی نهاده مضمون آیه کریمه « و ما تدری نفس بای  
 ارض تموت » وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقرر  
 به سر آمده بود داعی « یا ایته النفس المطمئنه » رالبیک اجابت گفته به هزار حسرت  
 در گذشت ، بیت :

تا دیده دید واقعه زین صعتبر ندید

دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید

پس از فوت آن حضرت قره العین سپهر جلالت و ماه اوج حکومت  
 [ ۲۳۳ الف ] میرزا فخرالدین احمد که انوار بزرگی از ناصیه خجسته اش طالع و  
 آثار جلالت و حکومت از بشره همایونش ساطع به وفور شجاعت و دلاوری مشهور  
 و به صفت نباهت و سخاوت بر السنه وافواه مذکور، مصراع :

فلک احتشام معالی پناه

به فرمان خاقان صاحبقران گیتی ستان افسر حکومت بر سر نهاده لوای استقلال  
 منصب مین باشیگری افراشت و با عجزه و زبردستان عدل و داد ورزیده با کافه  
 برایا بر وجه احسن معاش فرموده والی یومنا هذا که مسود اوراق در دارالخلد  
 حیدر آباد [ است ] و تاریخ هجری به شهر رجب المرجب سنه اربع و ثمانین و الف  
 رسیده آن حضرت جلالت دستگاه در قصبه بافق و به آباد به امر حکومت اشتغال  
 دارد و رجاء واثق و وثوق صادق که آن عالی مقام در سایه دولت و معدلت آفتاب  
 اوج پادشاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه به اعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ  
 انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش  
 تابد ، شعر :

خواهم که به ظل دولت شاه جهان

بر مسند اقبال بماند جاوید



[۲۳۳ب] و چون به مراقبت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار این طبقه جلیله را تا این غایت در سلك عبارت کشید از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان به صوب تحریر بدایع وقایع دیگران معطوف گردانید. ۵

بر ضمیر دانش پذیر والیان ممالک سخن و خاطر مهر تنویر وافغان حکایات نو و کهن پوشیده نماید که در صدر مقاله اولی مقرر شده بود که برخی از احوال مباشرین اوقاف و عمال جزو سرکار دیوانی در مجلس سادس و سابع نگارش شود و چون کمیت خوش رفتار قلم در عرصه احوال هر طبقه تکاپویی نموده به سر منزل ایشان رسید مسود اوراق که غریب وادی حیرت و نا کامی بود در رکاب ظفر انتساب نواب قدسی القاب<sup>۱</sup> [۲۳۴ الف] پادشاهزاده نامدار کامکار، قره باصره دولت، غره ناصیه سلطنت، تازه نهال بوستان رفعت، نوباوه گلستان ابهت، نور حدیقه شوکت و حشمت، ثمره روحیه عظمت و جلالت، یکتا گوهر دودمان گیتی ستانی، خلاصه اولاد حضرت صاحبقرانی، عالی نژاد والا گهر سلطان محمد اکبر به تاریخ نهم شهر شعبان المعظم سنه تسع و ثمانین بعد الف بدارالامان ملتان داخل گردید. اما چون هر خزانی را بهاری در عقب و هر لیلی را بهاری متعاقب می باشد در خلال اختلال احوال ریاح امانی و آمال از مهب جاه و جلال در اهتزاز آمده غنچه دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد و انوار [۲۳۴ب] لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند دیده نرگس از خواب ناز باز گشاده شجره امید به ثمره سعادت جاوید بارور گردید، ۲۰  
بیت:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مژده دولت ز هاتف اقبال

یعنی به محض موهبت ایزد متعال بنده خاکسار منظور نظر کیمیا اثر آن

۱- ازینجا دو ورق پس و پیش صحافی شده است، اصلاح شد.

پادشاهزاده عالی گهر که مهر منیر در سپهر مستدیر هر صباح اقتباس نور از مصباح  
رای جهان آرایش می نماید و زحل بلند محل بر فراز طلسم هفتم هر شام جهت  
پاسبانی قصر کامرانیش ابواب افتخار بر روی خود می گشاید، **نظم:**  
پایه قدر او ازان بیش است

۵ که توانم ادای آن [۲۳۵ الف] کردن

بلکه نتوان به صد هزار زبان

عشر اوصاف او بیان کردن

- گردید، و مهم وزارت و خدمت «خان سامانی» سرکار نواب مستطاب معلم القاب  
آفتاب احتجاب قمر رکاب مریم آداب علیه عالیة متعالیه حرم محترم خود که بلیقیس  
۱۰ سراپرده عصمت و شاهزاده دودمان سلطنت و عظمت است علاوه منصب «دو صدی» حقیر  
نموده به خطاب «خان سامان» سرافراز فرموده به مقام عنایت و التفات درآمد.  
بنا برین امور فرصت تالیف و تحقیق احوال جمعی که ملتزم شده بود نماند.  
و سبب دیگر آنکه برخی از خصوصیات هر یک از این طبقه به تقریب  
مناسبت در ضمن وقایع سابقه به قید کتابت [۲۳۵ ب] در آمده و به عون عنایت  
۱۵ یزدانی مجملی دیگر در تحت حکایات آینده تحریر خواهد یافت. لا جرم درین  
مقام طریق اختصار مسلوك داشته متعرض [۲۳۶ الف] حالات ایشان نگشت و عنان  
جواد خامه بلاغت نژاد را به صوب تحریر مقاله ثانیه انعطاف داد، و هو الهادی  
فی سبیل الرشاد.



## [ ۲۳۶ ب ] مقاله ثانیه از مجلد سیم

در ذکر علما و فضاة و محاسبان و واعظان و خطبا و منجمان و خطاطان و اطبا  
و شعرا و اشراف و اعیار از خواص و عوام

که خامه بلاغت نشان به همین ترتیب درده فصل بیان خواهد نمود، انشاء الله تعالی  
۵ وحده العزیز ، شعر :

خدایا ثنای تو گویم نخست  
که بالاتر از هر سخن حمد تست  
تویی صانع انجم و نه سپهر  
ز انوار لطف تو يك ذره مهر  
ز انشای صنع تو در روزگار  
سواد شب است و بیاض نهار

۱۰

## فصل اول

در بیان شمه‌ای از احوال علما و فضلا

بدان ای عزیز که این ضعیف طریق طلب قدم قدم نوردیده و اوراق صحف  
۱۵ ورق ورق گردیده و از هر کس سخنی شنیده تا سرمایه احوال این زمره جلیله  
چون خرقة و لقمه درویشان هر پاره از جایی و هر لقمه از سرایی فراهم آورده ،  
نظم :